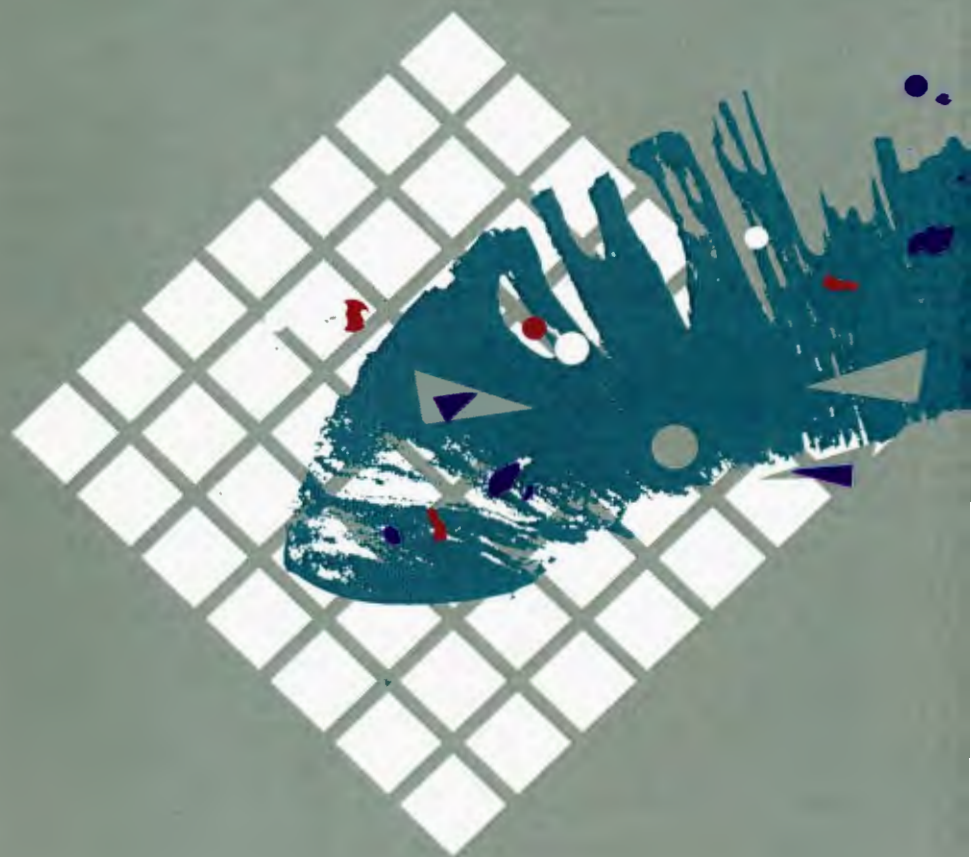


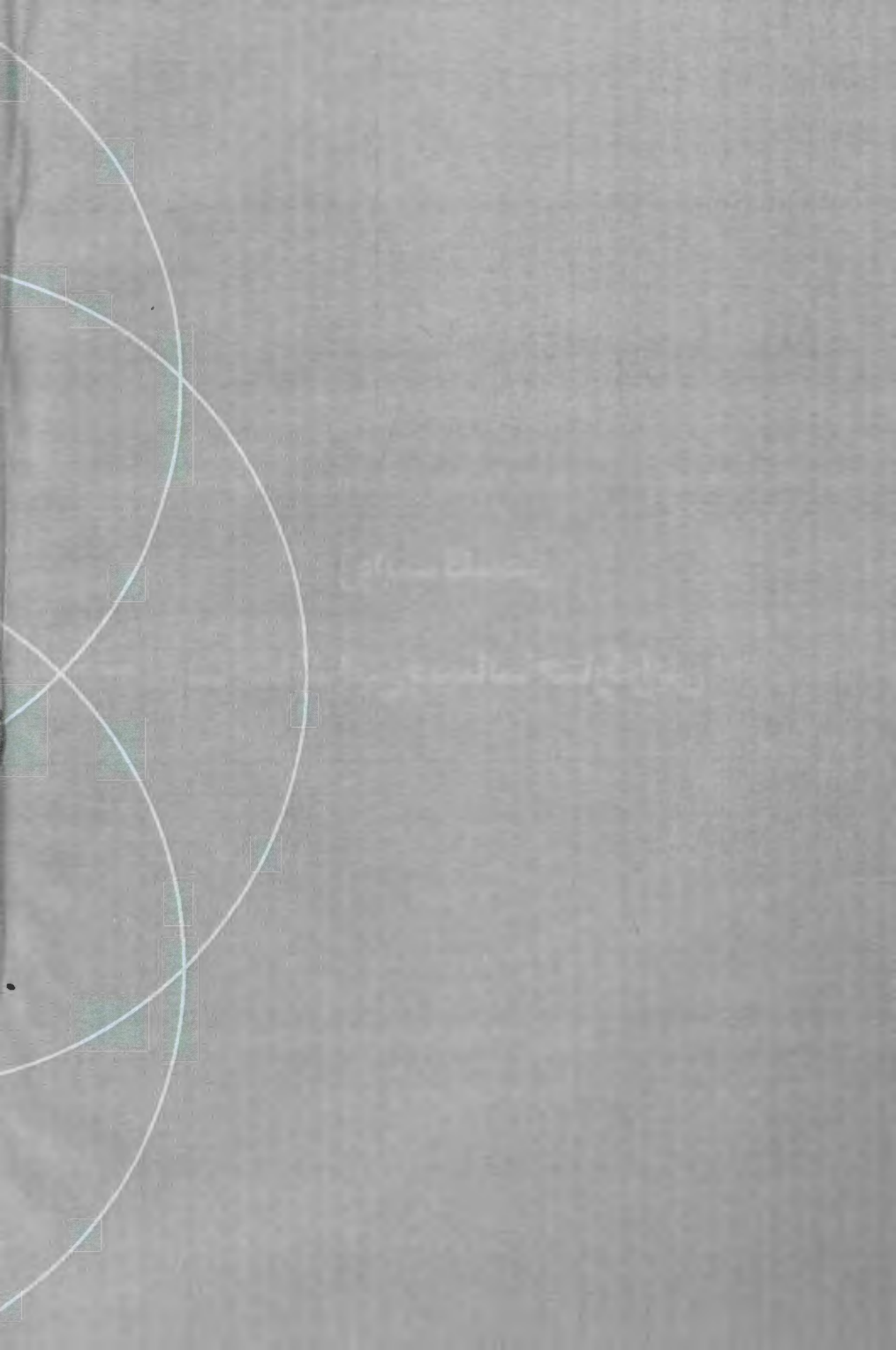
روایت فلسفی ساختارگرایی و بی‌ساختارگرایی

دکتر مهدی خبازی کناری / دکتر صفا سبیطی



روایت فلسفی
ساختارگرایی و پساساختارگرایی

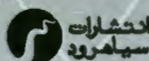
 انتشارات
سیاهرود



روایت فلسفی
ساختارگرایی و پساساختارگرایی

نویسندگان:

دکتر مهدی خبازی کناری و دکتر صفا سبطی



سروش‌نامه: خبازی کناری، مهدی، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور: روایت فلسفی ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی/
نویسندگان مهدی خبازی کناری و صفا سبطی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات سیاه‌رود، ۱۳۹۸.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۱۷-۸۷-۸
شناسه‌الزوده: سبطی، صفا، ۱۳۴۴ -
رده‌بندی دیویی: ۱۴۹
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۵۷۶۰۳

نام کتاب: روایت فلسفی ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی
نویسندگان: دکتر مهدی خبازی کناری و دکتر صفا سبطی
مدیر اجرایی: تقی عبدی حاجیکلاهی
ناشر: انتشارات سیاه‌رود
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه‌ی رشتچی، پلاک ۷، واحد ۸
تلفن: ۶۶۹۰۶۷۸۶-۶۶۹۰۶۷۴۹

آدرس سایت: siahroudpub.ir ایمیل: siahroud@gmail.com

کلیه حقوق این اثر (چاپ و اقتباس) برای انتشارات سیاه‌رود است و
هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق چاپ، انتشار و کپی کل و
یا بخش‌هایی از این کتاب را به هر صورت ندارد.

فهرست

مقدمه	۷
فصل اول: ساختارگرایی	۹
نسبت ساختارگرایی با معرفت‌شناسی	۱۰
اندیشه به مثابه ساختار	۱۱
نسبت ساختارگرایی با ذات‌گرایی و سوپراکتیویسم	۱۴
ساختار-گرایی به مثابه مفهوم در تاریخ اندیشه	۱۵
اشتراک و افتراق جریان ساختارگرایی با سایر جریان‌های پیشین	۱۷
استلزامات و مؤلفه‌های یک ساختار	۱۹
فصل دوم: ساختارگرایی و زبان‌شناسی	۳۱
زبان‌شناسی همزمانی در مقابل زبان‌شناسی در زمانی	۳۴
ابژه‌ی اصلی زبان‌شناسی همزمانی	۳۸
ساختارگرایی و زبان‌شناسی	۴۱
ساختارگرایی در ادبیات	۴۲
زبان؛ کانون توجه فیلسوفان در قرن بیستم	۴۶
فصل سوم: پس‌اساختارگرایی	۵۱
ساختارگرایی و بحران معرفت‌شناسی	۵۱

پساساختارگرایان	۵۷	●
دریدا و ساختارزدایی	۵۹	●
اشتراک و افتراق ساختارگرایی و ساختارزدایی	۹۱	●
منابع	۹۳	●

مقدمه

ساختارگرایی و پساساختارگرایی دو رویکرد تأثیرگذار در قرن بیستم بودند که در حوزه‌های گوناگون فلسفی و غیرفلسفی مورد تأمل و بحث جدی و همه‌جانبه قرار گرفتند. گرچه در آغاز ساختارگرایی توسط سوسور در زبان‌شناسی مطرح شد، اما با گذشت اندک زمانی به‌مثابه روشی عام در رشته‌های دیگر علوم انسانی و حتی علوم دقیقه به کار گرفته شد. علت این امر به امکان‌های بسیاری مربوط می‌شد که در ساختارگرایی به‌مثابه یک رویکرد وجود داشت. یکی از بنیادی‌ترین این امکان‌ها وجوه شناخت‌شناسانه‌ای بود که در ساختارگرایی وجود داشت. نگاه ساختارگرایان به شناخت‌شناسی می‌توانست بسیاری از چالش‌های تاریخی موجود در آن را مرتفع سازد. این انگیزه‌ای بود برای اندیشمندان نیمه‌ی اول قرن بیستم که رویکرد ساختارگرایی را به انحاء مختلف در قلمروهای گوناگون بسط دهند. اما دستاوردهای آن باعث شد که این رویکرد مورد نقد جدی قرار گیرد. در نیمه‌ی دوم قرن، طیف گسترده‌ای از فیلسوفان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و اندیشمندان حوزه‌های دیگر رویکرد عام پساساختارگرایی را مطرح کردند. پساساختارگرایی در این جهت به شکل‌های مختلف و تحت عناوین و مفاهیم متکثر ظهور پیدا کرد.

هر یک از این اندیشمندان به تناسب حوزه‌ی مورد تأمل‌شان، نگاهی منتقدانه و مختص خود به ساختارگرایی داشتند و به تبع آن، تأویل و تفسیر

ویژه‌ای از پساساختارگرایی ارائه دادند. همین مسأله پرسش‌های زیادی را پیش کشیده است، از جمله این که نسبت ساختارگرایی و پساساختارگرایی چیست، آیا پساساختارگرایی به تمامی در مقابل و ضد ساختارگرایی است یا نسبتی ایجابی و همراهانه با آن دارد، و یا در یک وضعیت پیچیده و دیالکتیکی در وجوه ایجابی و سلبی با یکدیگر قرار دارند. در این راستا، ما بر آن شدیم که دو رویکرد مهم ساختارگرایی و پساساختارگرایی را در کنار هم مورد بررسی قرار دهیم. مسأله‌ی دیگر این کتاب بررسی بنیادهای فلسفی این دو رویکرد است؛ امری که بسیار به آن پرداخته شده است. در این کتاب، بنیادهای شناخت‌شناسانه‌ی این دو رویکرد مورد تأمل قرار می‌گیرند.

در اینجا لازم می‌دانیم که از مجموعه‌ی همکاران انتشارات وزین سیاه‌رود مراتب قدردانی خود را ابراز کنیم. در نهایت از دوست و همکار زبان‌شناس، اندیشمند و گرانمایه، جناب دکتر نویخت که در تمامی مراحل تکوین کتاب رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه کردند و به بهترین نحو شرایط نشر این کتاب را فراهم نمودند، صمیمانه سپاسگزار ایم.

فصل اول

ساختارگرایی

ساختارگرایی^۱ جریان بسیار مهمی در قرن بیستم است که در تمامی حوزه‌های علوم انسانی و علوم دقیقه به ظهور رسیده است. این جریان گرچه در ابتدا در زبان‌شناسی توسط فردینان دو سوسور^۲ زبان‌شناس سوئیسی مطرح و تبیین شد، اما بلافاصله توسط اندیشمندان حوزه‌های مختلف بسط و گسترش پیدا کرد و به عنوان یک نظریه‌ی عام در همه‌ی حوزه‌های علوم انسانی، از فلسفه گرفته تا روان‌شناسی و علوم اجتماعی، مورد پذیرش قرار گرفت.

پیش از هر توضیحی لازم است در ابتدا زمینه‌ی بحث را روشن کنیم. سؤال این است که چرا اساساً ساختارگرایی در تاریخ تفکر اتفاق افتاد. بدون تردید هر جریانی که در فلسفه یا در تاریخ تکوین می‌یابد، در پاسخ به ضرورت‌ها، معضلات و بحران‌هایی به وجود می‌آید. اما در بررسی این جریانات اگر فیلسوفان و اندیشمندان در هر حوزه‌ای اعم از علوم اجتماعی، روان‌شناسی، فلسفه و یا ریاضی و فیزیک را در متن تاریخی آن مد نظر قرار ندهیم و زمینه‌ی بحث را لحاظ نکنیم، در واقع بسیاری از استلزامات، دستاوردها و یا مفاهیم آن حوزه را نسبت به آن اندیشه در نمی‌یابیم.

-
1. Structuralism
 2. Ferdinand de Saussure

نسبت ساختارگرایی با معرفت‌شناسی

در تاریخ فلسفه اساساً ساختارگرایی در زمینه‌ی معرفت‌شناسی^۱ شکل گرفته است. ساختارگرایی جریان تاریخی مسلط قرن بیستم است؛ قرن‌ی که اندیشه با زبان گره می‌خورد و اندیشمندان در ساحات مختلف با این پیوند درگیر می‌شوند. ارتباط اندیشه با زبان در طول تاریخ تفکر همواره مورد توجه بوده است. در منطق، ناطقیت را ویژگی ذاتی و ضروری انسان در مقابل حیوان دانسته‌اند. به بیانی دقیق‌تر، انسان حیوانی است که دارای ویژگی ناطقیت است.

ناطقیت، نطق و منطق در ترجمه‌ی آثار یونانی ریشه در واژه‌ی لوگوس^۲ دارند. این ریشه داشتن یا وابستگی، هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ ماهوی به غایت قابل تأمل است. واژه‌ی لوگوس هم‌رتبه با واژگان دیگر در اندیشه‌ی یونانی نیست. لوگوس به مثابه ساختاری مفهومی است که هم صورت اندیشه را می‌نماید و هم محتوای آن را. بر این اساس، تعبیر هر یک از اندیشمندان نسبت به این واژه معطوف به ماهیت اندیشه‌ی آن‌ها است. فی‌المثل، فیلسوفان پیشا سقراطی نظیر هراکلیتوس، تعبیری جهان‌شناختی از این واژه به دست می‌دهند (فربکه و بونر، ۱۳۸۶: ۱۲۳). از نظر هراکلیتوس، لوگوس همچون آتشی جهانی است که هستی را قوام می‌بخشد و تغییرات و شدن‌های مدام را در هستی رقم می‌زند. بر خلاف هراکلیتوس، پارمنیدس تعبیری وحدت‌گرایانه از این مفهوم دارد. در نظر او، تمامی تغییرات و تحولات ظاهری در طبیعت در انقیاد سکون منطقی در جهان به مثابه لوگوس و به مثابه امری واحد، تغییرناپذیر جلوه می‌کند.

این واژه نزد فیلسوفان سوفسطایی، همچون پروتاگوراس و زنون، در ساحتی معرفت‌شناختی معنا می‌یابد. فیلسوفان سوفسطایی نه تنها مؤسسان

1. epistemology

2. logos

منطق به معنای امروزی آن، بلکه مؤسسان بسیاری از حوزه‌های دیگر دانش نظیر روان‌شناسی، معرفت‌شناسی، بلاغت و سخنوری، دستور زبان، فلسفه‌ی حقوق و تعلیم و تربیت بوده‌اند. لوگوس هم به معنای زبان و هم به معنای عقل در اندیشه‌ی نقادانه‌ی سوفسطاییان مطرح می‌شود. فیلسوفان سوفسطایی اولین فیلسوفانی بودند که با رویکردی معرفت‌شناختی به خود معرفت پرداختند. چنان‌که تأمل در باب ذهن، آن‌ها را به ساختار و نحوه‌ی عملکرد ذهن کشانده است. به‌زعم آن‌ها، ذهن دارای دو وجه جدایی‌ناپذیر، یعنی اندیشه و زبان، است و این دو در پیوندی عمیق، هویت ما را به‌مثابه حیوان ناطق قوام می‌بخشند.

اندیشه به‌مثابه ساختار

اندیشه به‌مثابه ساختار مبحثی در حوزه‌ی معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی^۱ است. در معرفت‌شناسی، چند پرسش بنیادین وجود دارد: عناصر و متغیرهای دخیل در شناخت چیست؟ ذهن و عین به‌عنوان دو عنصر و متغیر بنیادین دخیل در فرایند شناخت چه نسبتی با هم دارند؟ آیا چنان‌که ارسطو معتقد است، ذهن و عین به‌عنوان دو امر مستقل از هم تنها در ساحت شناخت بر یکدیگر منطبق می‌شوند؟ یا آیا چنان‌که تجربه‌گرایانی نظیر لاکه بر این باور اند، عین و جهان بیرون است که ذهن را در ساحت شناخت تقرر می‌بخشد؟ و یا همچون ایده‌آلیست‌ها و سویژکتیویست‌هایی نظیر کانت و هگل، این ذهن و درون‌مایه‌ی آن، یعنی اندیشه است که عین و جهان بیرون را تحقق می‌بخشد؟

وجه مشترک تمامی سنت‌های معرفت‌شناختی تأکید بر پیوند عمیق میان ذهن و عین است، به‌گونه‌ای که هیچ کدام بدون دیگری قادر به

تعیین نیست. در سنت تاریخی معرفت‌شناسی، جریان سوپژکتیویسم^۱ به عنوان جریان معرفت‌شناسی غالب خود را تحمیل کرده است. سوپژکتیویسم معرفت‌شناختی صرفاً جریانی نبوده است که در دوره‌ی جدید با فیلسوفانی نظیر دکارت و برکلی شکل گرفته باشد، بلکه هم‌زمان با تکوین مفاهیم و دیدگاه‌های فلسفی توسط فیلسوفان سوفسطایی طرح شده است. این جریان با ظهور ایده‌آلیسم آلمانی و فیلسوفانی نظیر کانت، فیخته، شلینگ و هگل به اوج خود می‌رسد. سوپژکتیویسم در بنیاد جریانی در مقابل هر گونه دیدگاهی است که ساختار ذهن را در شناخت خشی یا منفعل می‌شمارد. فیلسوفانی همچون کانت و هگل بر این باور اند که به واسطه‌ی ذهن است که تجربه تکوین پیدا می‌کند. ذهن با عناصر و مقوله‌های خود داده‌های حسی پراکنده‌ی جهان خارج را قالب‌بندی و صورت‌بندی می‌کند. بنابراین، این، هیچگاه با جهان خارج بماهو جهان خارج روبه‌رو نیستیم، بلکه جهان از دریچه‌ی ذهن ما بر ما پدیدار می‌شود.

اکنون ماهیت و حدود و ثغور جهان خارج چیست؟ جهان خارج به مفهوم کانتی آن به معنای تجربه به معنای عام آن است. مراد کانت صرفاً تجربه‌ای معطوف به شناخت علمی یا فلسفی نیست، بلکه تجربه آن چیزی است که انسان به واسطه‌ی زندگی و حیات خود درمی‌یابد. تجربه‌ی علمی و فلسفی ناظر و منتج از چنین تجربه‌ی عامی به نام زندگی است. این گونه ساختار ذهن ما شکل، حدود و ماهیت زندگی ما را صورت‌بندی می‌کند. به لحاظ محتوا نیز ذهن با نحوه‌ی تحقق زندگی گره خورده است. محتوا در اینجا به معنای سطح و میزان آگاهی است. نوع و میزان آگاهی صورت‌های گوناگون زندگی را به لحاظ عمق و گستره متحقق می‌سازند. این دیدگاه محتوایی درباره‌ی ذهن با در نظر گرفتن وجه ساختاری و سوپژکتیو ذهن در اندیشه‌ی هگل نفوذ می‌کند. هگل با تفسیری تاریخی از

ذهن و عقل، آن را امری همواره در حال پیشرفت در جهت رسیدن به آگاهی مطلق قلمداد می‌کند. به زعم وی، تنها از این مسیر است که ذهن به روح مطلق می‌رسد. به یبانی ساده‌تر، هر چقدر آگاهی ما از جهان و زندگی بیشتر باشد، به روشی عقلانی‌تر و فربه‌تر جهان و زندگی را تحقق خواهیم بخشید. این تحقق می‌تواند شامل ساحات مختلفی همچون اقتصاد، سیاست و علم باشد.

سنت معرفت‌شناسی در فلسفه مبتنی بر ذات‌گرایی^۱ و یا جوهر‌گرایی هستی‌شناختی است. برای مثال، اگر ارسطو یا افلاطون از انسان سخن می‌گویند، از جوهر و یا نفس انسان به عنوان یک ذات سخن می‌گویند. به عبارتی دیگر، در تاریخ فلسفه از آغاز تا دکارت سنت حاکم بر معرفت‌شناسی در پی یافتن ذات و جوهر اشیاء و مفاهیم بوده است. حتی اگر ارسطو را در مقابل افلاطون و یا افلاطون را در مقابل ارسطو تلقی کنیم، هر دو ذات‌گرا و جوهر‌گرا هستند.

با دکارت و بعدها در کانت و هگل و یا حتی در فیلسوفان قرن بیستم نظیر هوسرل، با جریان‌هایی مواجه هستیم که سوژه‌محور بوده و کانون نگاه آن‌ها را سوژه^۲ تشکیل می‌دهد. از دکارت به بعد سوژه کتیویسم به جای ذات‌گرایی و جوهر‌گرایی، مبنای شناخت جهان می‌گردد و این نحوه‌ی مواجهه، به طور جدی به حوزه‌های دیگر نیز تسری می‌یابد. برای مثال، اگر در ادبیات تابع ذات‌گرایی باشیم، در مواجهه با متن در صدد یافتن تفسیری معطوف به ذات آن متن هستیم؛ در حالی که با نگاه سوژه‌محور، رویکرد نقد شکل می‌گیرد. جریان‌های هرمنوتیکی نیز پاسخی به همین تغییر از ذات‌گرایی به سوژه‌محوری بوده‌اند.

1. essentialism
2. subject